

دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس دوازدهم، متن محور

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

ما در مورد نیت نویسنده به عنوان یکی از جنبه‌های رویکرد تاریخی به تفسیر کتاب مقدس، یعنی نگاه به معنای مورد نظر نویسنده به عنوان هدف اصلی تفسیر، بحث کرده‌ایم. در مورد چند شخصیت تاریخی، به ویژه یکی از آنها که باید در مورد نیت نویسنده بدانید، کمی در مورد فریدریش شلایرماخر به عنوان یکی از چهره‌های مهم در تلاش برای یافتن نیت نویسنده به عنوان هدف اصلی تفسیر صحبت کردیم. کاملاً خارج از مطالعات کتاب مقدس، اما جالب اینجاست که فردی به نام ای. دی. هیرش نقش مهمی در تفسیر خود محققان کتاب مقدس از درک آنها از نیت نویسنده داشته است.

ای. دی. هیرش در کتاب قدیمی خود با عنوان «اعتبار در تفسیر» اظهار داشت که باید بین معنا و دلالت تمایز قائل شد. هیرش گفت معنا آن چیزی است که نویسنده قصد داشته آن را به صورت حک شده در خود متن منتقل کند. این معنایی است که توسط نویسنده در آنجا قرار داده شده است، معنایی که نویسنده قصد داشته از طریق نمادهای زبانی منتقل کند، ساختار متن که نشان می‌دهد نویسنده قصد داشته چه چیزی را منتقل کند.

بنابراین معنای اصلی متن با نیت نویسنده گره خورده است. همانطور که هیرش گفت، اهمیت متن و ارتباط آن معنا با تقریباً هر چیز دیگری بود که اکثر متکلمان و محققان کتاب مقدس آن را کاربرد می‌نامند. آنها می‌گویند معنا همان چیزی است که نویسنده در ابتدا قصد انتقال آن را داشته است، و اهمیت، کاربرد آن معنا در متن امروزی است.

بنابراین هیرش نقش مهمی در اثبات اهمیت نیت نویسنده، به ویژه آنگونه که در متن آشکار شده و از طریق متن منتقل می‌شود، ایفا کرد؛ معنای مورد نظر نویسنده که نویسنده قصد داشته در متن منتقل کند، و آن را از رابطه آن معنا با هر چیز دیگر و موقعیت‌های دیگر متمایز می‌کند، که هیرش آن را اهمیت می‌نامید. و اغلب خواهید دید که این تمایز بین معنا و اهمیت، به ویژه توسط مفسران کتاب مقدس، برای تمایز بین معنای یک متن و ارتباط و کاربرد مداوم آن برای خواننده امروزی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما گفتیم که اگرچه دلایل زیادی برای اثبات نیت نویسنده به عنوان یک هدف ارزشمند و ضروری در تفسیر وجود دارد، از سوی دیگر برخی به دلایل مختلف نیت نویسنده را به عنوان یک هدف معتبر یا حتی ضروری یا ممکن برای تفسیر رد کرده‌اند.

قبل از اینکه به این موضوع بپردازیم، مهم است بدانیم که اکثر کسانی که نیت نویسنده را قبول دارند، لزوماً فکر نمی‌کنند که این کار آسان یا خودکار یا سراسر است یا اینکه می‌توان نیت نویسنده را به طور کامل یا جامع درک کرد، اگرچه هنوز هم فکر می‌کنند که این کار ممکن و ضروری است. اما برخی هستند که نیت نویسنده را به عنوان یک هدف ممکن یا ضروری تفسیر رد می‌کنند. پس چرا برخی نیت نویسنده را به عنوان هدف تفسیر رد کرده‌اند؟ چرا برخی متقاعد شده‌اند که این یک هدف معتبر یا حتی ممکن برای تفسیر نیست؟ و باز هم، فهرست من قرار نیست جامع باشد، بلکه صرفاً برای درک برخی از اعتراضات احتمالی است.

اول از همه، برخی نیت نویسنده را رد کرده‌اند، زیرا ورود به ذهن نویسنده و تعیین اینکه نویسنده قصد انتقال چه چیزی را دارد، غیرممکن است. به خصوص در مورد نویسندگانی که دیگر زنده نیستند، مشورت با آنها برای تعیین دقیق منظورشان غیرممکن است. برخی از پاسخ‌های اولیه به نیت نویسنده، چیزی را فرموله کرده‌اند که به عنوان مغالطه عمدی شناخته می‌شود، یعنی تلاش برای بازتولید یا بازیابی فرآیند تفکر نویسنده یا ذهن نویسنده، نیت نویسنده، و این که تفکر نویسنده غیرقابل دسترس تلقی می‌شود.

یادم می‌آید یک بار با یک محقق مشهور عهد جدید در انگلستان صحبت می‌کردم، و داشتم با او در مورد کتابش، کتابی که نوشته بود، صحبت می‌کردم، و جمله‌ای را نقل کردم، و بعد از اینکه آن را نقل کردم، گفت آیا واقعاً این را گفتم؟ نمی‌دانم منظورم از این حرف چه بود. این باعث شد فکر کنم اگر حتی نویسندگان زنده هم گاهی اوقات منظور خود را نمی‌دانند یا فراموش می‌کنند، پس نویسندگانی که دیگر زنده نیستند، و به خصوص متنی که ۲۰۰۰ سال یا بیشتر قبل از زمان مفسران امروزی نوشته شده است، چقدر بیشتر. بنابراین به این دلایل، برخی می‌گویند چون ورود به ذهن نویسنده غیرممکن است، چون درک اینکه نویسنده چه فکر و قصدی داشته غیرممکن است، به خصوص نویسندگانی که دیگر زنده نیستند تا به ما بگویند بازیابی نیت نویسنده غیرممکن است.

باز هم، که اغلب به عنوان مغالطه عمدی شناخته می‌شود. دلیل دوم این است که یک نویسنده ممکن است نتواند به طور کافی ارتباط برقرار کند. یعنی، برخی از نویسندگان ممکن است بی‌کفایت باشند.

برخی از نویسندگان ممکن است به طور ضعیفی ارتباط برقرار کنند، ممکن است چیزی را که قصد گفتن آن را نداشته‌اند، منتقل کنند. آنها ممکن است آنچه را که سعی در انتقال آن دارند و آنچه را که می‌خواهند بگویند،

به طور واضح یا کافی بیان نکنند، و حتی ممکن است گاهی اوقات، حتی ناخواسته، خوانندگان را گمراه کنند. بنابراین، هدف نویسنده غیرقابل بازیابی یا غیرممکن یا غیرضروری است.

،ایراد دیگر این است که گاهی اوقات نویسندگان ممکن است بهتر از آنچه می‌دانند ارتباط برقرار کنند. یعنی ممکن است نویسنده‌ای چیزی بگوید و شما پیش آن نویسنده بروید و بگویید، آیا منظورتان این بوده است؟ و پاسخ نویسنده ممکن است چیزی شبیه به این باشد، و شما ممکن است این را شنیده باشید، نه، من چنین قصدی نداشتم، اما مطمئناً منطقی است، و من آن را به عنوان یک خوانش یا تفسیر معتبر از آنچه گفتم می‌پذیرم. تعدادی از نویسندگان، به ویژه آن کتاب مورد نظرم، کتاب‌هایی نوشته‌اند که نمونه‌هایی از دانشجویانی را ثبت می‌کنند که متن و اثر آنها را خوانده‌اند و به تفسیرهایی رسیده‌اند که نویسنده کاری را انجام داده که هرگز قصد نداشته به آن معنا باشد، اما همچنان درک و بینش معتبری از آن متن محسوب می‌شود.

،و باز هم، شاید شما این تجربه را داشته باشید که جایی چیزی گفته‌اید، کسی آن را تفسیر کرده و گفته است، آیا منظورتان این بوده است؟ و شما پاسخ داده‌اید، نه، من چنین قصدی نداشتم، اما این یک درک معتبر از آنچه گفته‌ام است. من این را به عنوان یک درک واقعی از آنچه گفته‌ام می‌پذیرم. بنابراین، از آنجا که گاهی اوقات نویسندگان بهتر از آنچه می‌دانند ارتباط برقرار می‌کنند، و خوانندگان گاهی اوقات چیزهایی را در متن می‌یابند که نویسندگان قصد آن را نداشته‌اند، اما با این وجود موافقت که یک تفسیر و معنای معتبر در متن است، چه رسد به نویسندگان مرده، نویسندگانی که اینجا نیستند تا به ما بگویند که آیا این معنا را در نظر داشته‌اند یا نه، یا حتی اگر چنین نبود، این معنا هنوز معتبر است.

بنابراین از آنجا که نویسندگان اغلب ارتباط برقرار می‌کنند، حتی امروزه ما گاهی اوقات بهتر از آنچه می‌دانیم ارتباط برقرار می‌کنیم، برخی اظهار داشته‌اند که نیت نویسنده غیرقابل بازیابی یا حداقل غیرضروری است. دلیل دیگر، و باز هم، همه اینها مرتبط نیستند، برخی از آنها مرتبط هستند، اما دلیل دیگری که در درجه اول منشأ خود را مدیون مطالعات ادبی بیشتر است، این است که متون به عنوان متونی آزاد و شناور دیده می‌شوند که زندگی خودشان را دارند. به محض اینکه نویسنده متنی را می‌نویسد، اکنون از زندگی نویسنده جدا می‌شود و زندگی خودش را دارد.

یعنی، نویسنده دیگر در تعیین معنای دقیق آن نقشی ندارد. متن اکنون حیات مستقل خود را دارد و شاید خوانندگان بتوانند متن را درک کنند و معانی متفاوتی برای آن بیابند. بنابراین، باز هم، از آنجا که متون مستقل

هستند، موجودیت‌های شناور و آزادی هستند که حیات مستقل خود را دارند، نیت نویسنده غیرقابل بازیابی است، یا حداقل محدود کردن خود به نیت نویسنده معتبر نیست.

برخی که فکر می‌کنند نیت نویسنده هنوز یک هدف معتبر است، ممکن است همچنان این را مطرح کنند، اما نمی‌توانیم آن را فقط به نیت نویسنده محدود کنیم. ایراد پنجم می‌تواند این باشد که مفسران اغلب معانی و تفسیرهای متفاوتی از یک متن ارائه می‌دهند. اگر نیت نویسنده واقعاً هدف اصلی، و واقعاً یک هدف معتبر و یک هدف قابل بازیابی بوده است، پس چرا مفسران تفسیرهای متفاوتی از متن ارائه می‌دهند؟ پس چرا کسی پیدایش ۱ و ۲ را می‌خواند و به یک دوره خلقت هفت کلمه‌ای و ۲۴ ساعته متقاعد می‌شود، چرا دیگران همان متن را می‌خوانند و آن را به عنوان اشاره‌ای به چیزی می‌بینند که در یک دوره زمانی بسیار طولانی‌تر اتفاق می‌افتد؟ چرا برخی از خوانندگان مکاشفه ۲۰ و متن هزاره را می‌خوانند و متقاعد می‌شوند که این متن پیشاهزاره‌ای گرایی را آموزش می‌دهد، در حالی که سایر خوانندگانی که همان متن را می‌خوانند و به دنبال نیت نویسنده هستند، به ناهزاره‌ای گرایی متقاعد می‌شوند؟ یا چرا برخی از خوانندگان فصل ۶ کتاب عبرانیان هشدار معروف در فصل ۶ کتاب عبرانیان، را می‌خوانند و متقاعد می‌شوند که با دیدگاه آرمینیوس مطابقت دارد، و برخی دیگر همان متن را می‌خوانند و متقاعد می‌شوند که از کالوینیسم حمایت می‌کند؟ یا برخی متون معروف مربوط به جنسیت در اول قرن‌تین ۱۱ و اول تیموتائوس ۲ را می‌خوانند و برخی متقاعد می‌شوند که این متون به زنان اجازه می‌دهد در هر نوع خدمتی، از جمله انتصاب به مقام کشیشی و فعالیت به عنوان کشیش ارشد، شرکت کنند، در حالی که برخی دیگر همان متن را می‌خوانند و از نیت نویسنده پیروی می‌کنند و آن را محدودکننده نقش‌هایی می‌دانند که زنان باید در خدمت ایفا کنند.

بنابراین، از آنجا که مفسران معانی و تفاسیر متفاوتی از یک متن ارائه می‌دهند، برخی معتقدند خوانندگانی که به دنبال نیت نویسنده هستند و کتاب مقدس را کلام خدا می‌دانند، تفاسیر متفاوتی ارائه می‌دهند، چه کسی نیت نویسنده را یافته است، برخی نتیجه می‌گیرند که نیت نویسنده قابل بازیابی نیست. مورد آخر، باز هم می‌تواند موارد دیگری باشد، می‌تواند مثال‌های دیگری نیز وجود داشته باشد که می‌توانیم به آنها اشاره کنیم، اما به نظر می‌رسد که خود نویسندگان عهد جدید اغلب معانی جدیدی در متون عهد عتیق پیدا می‌کنند. به عنوان مثال در اول قرن‌تین فصل 10، 1 تا 5، اول قرن‌تین فصل 10، 1 تا 5، جایی که پولس به یکی از مشکلات فراوانی که در کلیسای قرن‌تین به آن می‌پردازد، می‌پردازد، خوانندگان خود را با نسل عهد عتیق قوم خدا مقایسه می‌کند، همانطور که از خروج بیرون آمدند و از بیابان عبور کردند، و این چیزی است که پولس می‌گوید، زیرا برادران نمی‌خواهم شما از این واقعیت بی‌خبر باشید که اجداد ما همه زیر ابر بودند و همه آنها از دریا عبور کردند.

همه آنها در ابر و دریا به موسی تعمیم یافتند. همه آنها از یک غذای روحانی خوردند. به یاد دارید چه زمانی خدا بنی اسرائیل را با مَنّا تغذیه کرد و چه زمانی خدا آب را از صخره بیرون آورد؟ حال به این گوش دهید، و آنها از یک نوشیدنی روحانی نوشیدند، زیرا آنها از صخره روحانی که همراهشان بود، نوشیدند و آن صخره مسیح بود.

من شما را به چالش می‌کشم که به عقب برگردید و روایت اصلی را بخوانید و اشاره‌ای واضح به عیسی مسیح در حالی که بنی اسرائیل در بیابان سرگردان بودند، پیدا کنید. بنابراین برخی می‌گویند به دلیل مثال‌هایی مانند این، یا متی ۱:۲۳، جایی که متی متنی از اشعیا، فصل ۷، را نقل می‌کند، وعده باکره‌ای که باردار می‌شود و پسری به دنیا می‌آورد، متی آن را به عنوان تحقق یافته در عیسی، شخص عیسی مسیح، نقل می‌کند. با این حال، اگر به متن اصلی در اشعیا برگردید، حداقل در نگاه اول، به نظر نمی‌رسد که یک متن مسیح‌شناسی یا پیش‌بینی مسیح موعود باشد.

و بنابراین برخی به نمونه‌هایی از این دست و نمونه‌های دیگر نگاه می‌کنند و می‌گویند که حتی نویسندگان عهد جدید نیز به بازیابی معنای مورد نظر نویسنده از عهد عتیق علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. بنابراین نتیجه از این قرار است که برخی اغلب می‌گویند که نیت نویسنده غیرضروری یا غیرممکن یا نامعتبر است یا حداقل نمی‌توانیم تفسیر و معنا را فقط به نیت نویسنده محدود کنیم. بنابراین با توجه به این دو دیدگاه، در مورد نیت نویسنده چه باید بگوییم یا چه باید بکنیم؟ در مورد آن چه باید بگوییم؟ آیا نیت نویسنده هنوز یک هدف معتبر و ضروری است؟ اجازه دهید فقط چند نکته در مورد نیت نویسنده بیان کنم که نشان می‌دهد فکر می‌کنم نیت نویسنده هنوز یک هدف ارزشمند، ضروری و معتبر است.

اول از همه، حتی اگر ما این کار را انجام ندهیم یا آن را به روشی که شلایرماخر انجام داد یا به روشی که گاهی در گذشته با آن برخورد یا دنبال شده است، دنبال نکنیم، اما اول از همه، اولین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که به نظر من اگر کتاب مقدس واقعاً کلام الهام گرفته از خداست، اگر متنی که ما داریم چیزی کمتر از یک محصول انسانی، و همچنین یک محصول الهی نیست، به نظر من نیت نویسنده همچنان یک هدف معتبر و ضروری است. اگر خدا پشت کلام خود ایستاده است، باید معنای پایداری وجود داشته باشد که بتوان به آن دست یافت. یعنی باید معنایی وجود داشته باشد که خدا در آنجا قرار داده و قصد دارد آن را به قوم خود منتقل کند و او باید ما را آفریده باشد تا بتوانیم آن را بفهمیم.

و علاوه بر این، وقتی متن کتاب مقدس را می‌خوانید، خداوند به وضوح از قوم خود انتظار دارد که از کلام او اطاعت کنند و به آن پاسخ دهند، به طوری که به نظر می‌رسد شک و تردید کامل در مورد معنا و نیت نویسنده یا لادری‌گرایی در مورد بازیابی معنا با الهام کتاب مقدس به عنوان کلام خدا ناسازگار است. همانطور که خواهیم دید، این بدان معنا نیست که این کار آسان است، که هرگز اختلاف نظر وجود ندارد. این بدان معنا نیست که معنا می‌تواند به طور کامل یا بی‌نقص بازیابی شود، اما مطمئناً همچنان به عنوان یک هدف معتبر مطرح است، زیرا با توجه به ماهیت کلام خدا به عنوان کتاب مقدس، که خداوند از قوم خود می‌خواهد از آن اطاعت کنند، نشان می‌دهد که خداوند، باید معنایی را در آن قرار داده باشد که می‌خواهد مردم آن را درک کنند.

دوم، من فکر می‌کنم وقتی قصد نویسنده را درک می‌کنیم، باید درک کنیم که هدف، بازیابی فرآیند تفکر روانشناختی نویسنده نیست. توضیحات و شرح‌های جدیدتر از قصد نویسنده، با دقت از این امر اجتناب کرده‌اند. هدف، کشف فرآیند تفکر یا وضعیت روانشناختی یا نیت ذهن نویسنده نیست، بلکه تنها دسترسی ما به نویسنده، محصول، متنی است که نویسنده نوشته و تولید کرده است.

بنابراین وقتی به نیت نویسنده فکر می‌کنیم، فکر می‌کنم باید کمی دقیق‌تر باشیم. این معنایی است که نویسنده در متن رمزگذاری کرده است. متن تنها مدرکی است که ما از آنچه نویسنده سعی در انجام آن داشته و آنچه نویسنده سعی در انتقال آن داشته، داریم.

باز هم، فرض این است که نویسنده در تلاش بوده تا چیزی را در یک مکان و زمان خاص منتقل کند، و متن سابقه‌ای از یک کنش ارتباطی تاریخی از سوی یک نویسنده به خواننده است. بنابراین می‌توانیم آن کنش را کشف کنیم. می‌توانیم با بررسی متنی که نویسنده تولید کرده است، کاوش، توضیح، مطالعه و کشف کنیم که نویسنده در تلاش برای انجام چه کاری بوده است.

ما می‌توانیم آنچه را که نویسنده به احتمال زیاد قصد داشته است، همانطور که در دستور زبان متن و ساختار متن آشکار می‌شود، کشف کنیم. به عبارت دیگر، مانند سایر اسناد تاریخی یا مانند سایر رویدادهای تاریخی، متن شرحی از قصد نویسنده برای انجام کاری، برای انتقال چیزی، شرحی از کنش ارتباطی عمده نویسنده است. و بنابراین هدف این است که آن کنش را تا حد امکان درک کنیم.

بنابراین نه اینکه لزوماً وارد ذهن نویسنده شویم، یا به نحوی خودمان را جای او بگذاریم تا با نویسنده همدلی کنیم، بلکه بفهمیم متن چه چیزی را در مورد قصد نویسنده برای انتقال چیزی آشکار می‌کند. سومین نکته در مورد قصد نویسنده این است که هدف، جامع یا کامل بودن در درک ما نیست. یعنی هدف از قصد نویسنده این نیست که به نوعی بگوییم می‌توانیم معنای مورد نظر نویسنده را به طور جامع یا کامل درک کنیم، بلکه این است که می‌توانیم این کار را به طور اساسی و کافی در تفسیر خود انجام دهیم.

بنابراین باید از اشتباه گرفتن جامع بودن با توضیح جامع منظور نویسنده با توانایی انجام این کار به طور اساسی آگاه باشیم. صرفاً به این دلیل که نمی‌توانیم به طور کامل و جامع منظور نویسنده را کشف کنیم، به این معنی نیست که تا حدی نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. بنابراین یک بار دیگر، باید در درک خود از قصد نویسنده، ظریف‌تر باشیم.

چهارم، به نظر من، هرمنوتیک سوءظن باید با هرمنوتیک احترام جایگزین شود. یعنی به جای اینکه با سوءظن به متن نزدیک شویم که می‌توانیم نیت نویسنده را پیدا کنیم یا آن را کاملاً رد کنیم، باید هرمنوتیک احترام جایگزین شود. احترام به نویسنده باستانی، احترام به متن باستانی، احترام به زمینه باستانی مستلزم آن است که در تفسیر خود به آن اولویت دهیم.

بنابراین، به نظر من، تمایز معنا-اهمیت که در رابطه با هیرش در مورد آن صحبت کردیم، شایسته است. اینکه معنا یعنی اجازه دادن به متن برای صحبت کردن، با درک اینکه این متن توسط یک نویسنده در یک زمینه تاریخی خاص برای یک هدف خاص تولید شده است، و اینکه به نوعی می‌توانیم به طور قابل توجهی اگر نه ناکافی، اگر نه کامل و جامع، آن را بازیابی کنیم. و این را می‌توان بین اهمیت، اینکه چگونه رابطه مداومی با زمینه‌ها و خوانندگان مختلف و موقعیت‌های مختلف دارد، تمایز قائل شد.

باز هم، چیزی که انجیلی‌ها اغلب آن را کاربرد می‌نامند. بنابراین، هرمنوتیک سوءظن باید با هرمنوتیک احترام جایگزین شود. احترام به متن، نویسنده‌ای که آن را تولید کرده، شرایط و زمینه تاریخی که متن را به ارمغان آورده است، زمینه‌ای که متن در آن تولید شده است.

پنجم، احتمالاً این استدلال که هرگونه استدلالی مبنی بر نامعتبر بودن نیت نویسنده، از نظر منطقی خود-نابودگر است، تا حدودی قابل قبول است. از آنجا که باز هم، اکثر افرادی که افکاری مانند این را بیان می‌کنند، به شیوه‌ای استدلال می‌کنند که انتظار دارند فهمیده شود، و به شیوه‌ای استدلال می‌کنند که ارتباط

برقرار کنند. یعنی ما می‌نویسیم تا فهمیده شویم، و خواندن یک متن کتاب مقدس و تفسیر یک متن کتاب مقدس حداقل باید به نویسنده اجازه دهد تا تلاش کند تا صحبت کند و بفهمد که نویسنده سعی داشته با این متن چه کاری انجام دهد.

نکته آخر، حتی وقتی اختلاف نظر وجود دارد، چه بر سر مسئله هزاره باشد، چه بر سر مسئله زنان در خدمت، یا بر سر این موضوع که آیا استعدادها کارزماتیک مانند تکلم به زبان‌ها و نبوت و معجزات هنوز هم امروزه معتبر هستند یا خیر، حتی کسانی که بحث می‌کنند، بر سر آنها اختلاف نظر دارند، همچنان تلاش می‌کنند تفسیر خود را بر اساس متن و آنچه فکر می‌کنند نویسنده قصد داشته است، بنا کنند، نه اینکه صرفاً متن را به عنوان تفسیری آزاد و بدون قید و شرط ببینند. بنابراین، قصد نویسنده به عنوان هدف تفسیر، یک متن هرمنوتیکی که به این شکل توضیح داده شده است، فکر می‌کنم یک راه مفید برای توضیح هدف تفسیر، چگونگی درک قصد نویسنده، این است که یک متن آن را به این شکل بیان کنیم، قصد نویسنده، هدف تفسیر، رسیدن به معنای متن است. معنای متن چیزی است که کلمات و ساختارهای دستوری آن متن در مورد قصد احتمالی نویسنده-ویراستار و درک احتمالی آن متن توسط خوانندگان مورد نظرش آشکار می‌کنند.

دوباره آن را می‌خوانم، معنای متن آن چیزی است که کلمات و ساختارهای دستوری آن متن در مورد قصد احتمالی نویسنده-ویراستار و درک احتمالی آن متن توسط خوانندگان مورد نظر آشکار می‌کنند. اجازه دهید فقط چند نکته در مورد این تعریف یا توصیف بیان کنم. اول از همه، توجه داشته باشید که این تعریف ریشه در خود متن دارد.

توجه داشته باشید که هدف، بازیابی نیت نویسنده تا آنجا که به فرآیند تفکر یا آنچه در ذهن نویسنده بوده است، مربوط می‌شود، نیست. هدف در اینجا تعیین این است که متن چه چیزی را در مورد نیت نویسنده آشکار می‌کند. این شامل کلمات متن، ساختار دستوری متن و همچنین آنچه می‌توانیم در مورد شرایط تاریخی پیرامون متن بدانیم، می‌شود.

همه این‌ها چیزی در مورد نیت نویسنده آشکار می‌کند. اما علاوه بر این، به زبان احتمال توجه کنید. این تعریف از زبان جامعیت یا به نحوی که کاملاً یا با قطعیت مطلق یا به نحوی که ما نیت نویسنده را کشف می‌کنیم و کار تمام است، اجتناب می‌کند و می‌توانیم مطمئن باشیم که به آن رسیده‌ایم.

اما من زبان احتمال را دوست دارم. هدف، کشف نیت احتمالی نویسنده یا ویراستار است. باز هم، گاهی اوقات متون ممکن است توسط یک ویراستار گردآوری شده باشند، اما درک نیت احتمالی، با نگاه به ساختار، ساختار دستوری متن، کلمات و دوباره شرایط تاریخی به خود متن گره خورده است.

حتی با توجه به آنچه که خوانندگان اولیه که نویسنده برای آنها می‌نوشت، احتمالاً با توجه به آنچه نویسنده در افق دید خواننده سعی در انتقال آن داشته، درک می‌کردند، می‌توان به نیت احتمالی نویسنده پی برد. باز هم، این نشان می‌دهد که بدون حضور نویسنده در اینجا و بیان دقیق منظورش، قطعیت مطلق از دست می‌رود. و همانطور که کمی پیش در گفتگویم با یک محقق مشهور عهد جدید ارائه دادم، مثالی که زدم نشان می‌دهد که گاهی اوقات حتی نویسندگان زنده نیز کاملاً مطمئن نیستند که منظورشان چیست یا دقیقاً چه چیزی را مد نظر داشته‌اند.

بنابراین، این امر از زبان قطعیت مطلق و درک این نکته اجتناب می‌کند که چون ما [این متن] را نداریم، چون دو هزاره یا بیشتر از متن فاصله داریم، به دلیل برخی از فواصل بین ما و زمینه اصلی، چون نویسنده دیگر اینجا نیست، تنها چیزی که داریم خود متن است و بنابراین با در نظر گرفتن متن می‌توانیم به درجه بالایی از احتمال برسیم که تفسیر ما با آنچه نویسنده قصد داشته مطابقت دارد. به نظر من، تفسیر، هر تفسیری معتبر است اگر به این سوال پاسخ دهد که چه چیزی را می‌توان از خود متن توجیه کرد و چه چیزی را می‌توانیم در مورد نویسنده اصلی، زمینه او و خوانندگانش بدانیم. و باز هم توسط خود متن که شامل ساختار متن، دستور زبان می‌شود، اما قرار دادن آن در زمینه او، هر چیزی که می‌توانیم در مورد نویسنده بدانیم، موقعیت تاریخی در زمینه، خوانندگان، دستور زبان، ساختار متن، زمینه، آنچه را که می‌توان بر اساس آن داده‌ها توجیه کرد.

بنابراین، این فراخوانی برای احترام گذاشتن و اولویت دادن به عمل اصلی ارتباط در بافت اصلی آن است. هر کار دیگری که با متن انجام دهیم، هر طور که آن را به کار ببریم، هر طور که از آن استفاده کنیم، به نظر من هدفی معتبر و ضروری است که با این پرسش شروع کنیم که به احتمال زیاد نویسنده قصد داشته از طریق متن چه چیزی را منتقل کند. این می‌تواند حتی توضیحی برای گفته‌ای که بررسی کردیم یا پاسخ احتمالی باشد که یک نویسنده ممکن است هنگام مواجهه با یک تفسیر بگوید، اگرچه باز هم ما نویسندگان کتاب مقدس را برای مشورت نداریم، اما مطمئناً این مورد می‌تواند در مورد نویسندگان کتاب مقدس نیز صادق باشد، اما مواردی که یک نویسنده ممکن است بگوید من چنین قصدی نداشتم، اما اکنون که آن را می‌بینم، متن را معنادار می‌کند و من آن را به عنوان یک تفسیر معتبر از خوانش خود می‌پذیرم.

اما حتی در آن صورت، یک خوانش همچنان باید با متن، دستور زبان، کلمات، ساختار متن، آنچه می‌توانیم درباره نویسنده بدانیم، آنچه می‌توانیم درباره خوانندگان بدانیم و شرایط تاریخی که متن در آن تولید شده است، سازگار باشد. اجازه دهید فقط چند نکته پایانی در مورد نیت نویسنده در رابطه با هرمنوتیک یا تفسیر کتاب مقدس ارائه دهم. بنابراین، اول از همه، تا آنجا که به تأملات بیشتر مربوط می‌شود، نیت نویسنده به این معنی است که در تفسیر، هر چیزی قابل قبول نیست، بلکه حتی در جایی که اختلاف نظر وجود دارد، همچنان باید تا حد امکان نیت احتمالی نویسنده را کشف کرد.

بنابراین برای مثال، تفسیر تمثیل عیسی در مورد مباشر ظالم در لوقا فصل ۱۶ به عنوان چیزی در مورد فیل یا زرافه یا چیزی شبیه به آن، آشکارا خارج از محدوده است، محدوده‌ای که می‌توانسته مورد نظر نویسنده باشد، با توجه به پیشینه متن، و این یک مثال بسیار افراطی و احمقانه است، اما فقط برای نشان دادن وجود مرزها، و حتی برخی که می‌گویند قصد نویسنده ضروری یا معتبر نیست، هنوز می‌خواهند مرزهایی پیدا کنند اینکه تمثیل لوقا در مورد فیل و زرافه یا چیزی شبیه به آن نیست، بلکه باید با آنچه در متن می‌یابیم، سازگارتر فهمیده شود. دوم، مهم است که بدانیم قصد نویسنده بازگشت به ایده، بازگشت به آرمان رمانتیک متن خالی یا آرمان روشنگرانه استقرای محض و توانایی رسیدن به معنا بر اساس یک روش استقرایی منطقی صرف نیست. این هدف نویسنده نیست، اما همچنین باید در کنار آن، با شروع از کانت و دیگران، متوجه شویم که ما با پیش‌فرض‌ها و تمایلات به متون نزدیک می‌شویم.

هیچ‌کدام از ما با ذهنی خالی به سراغ متن کتاب مقدس نمی‌رویم، هیچ‌کدام از ما با لوحی خالی که صرفاً منتظر ثبت شدن باشد، نمی‌آییم، هیچ‌کدام از ما اسفنج‌های خشکی نیستیم که صرفاً منتظرند داده‌ها را به طور عینی جذب کنند تا تفسیر ما به شیوه‌ای یک به یک و کامل با معنای خود متن مطابقت داشته باشد. فکر می‌کنم اکثر ما متوجه خواهیم شد که این هدف احتمالاً غیرقابل دستیابی و احتمالاً نامشروع است. با این حال، این بدان معنا نیست که ما به یک تفسیر آزاد و بی‌قید و شرط تنزل یافته‌ایم.

اما در عوض، پیش‌فرض‌های ما، باورهای الهیاتی ما، ایمان ما، پیشینه فرهنگی ما، همگی می‌توانند تابع متن باشند و توسط متن به چالش کشیده شوند، که باز هم بازیابی معنای متن را شاید به طور کامل یا جامع غیرممکن می‌کند، اما ما هنوز می‌توانیم این کار را انجام دهیم، هنوز می‌توانیم نیت نویسنده را به طور اساسی و کافی کشف کنیم. سوم، کسی که می‌گوید، من فقط می‌نشینم و متن را به طور بی‌طرفانه می‌خوانم، احتمالاً در بدترین موقعیت برای درک متن است و احتمالاً در معرض خطر بیشتری برای تحریف متن قرار دارد، زیرا با گفتن چیزی شبیه به این، آنها از اینکه چگونه باورها، تجربیات و تمایلات قبلی خود ممکن است بر متن تأثیر

بگذارند، بی‌خبر می‌شوند. کسی که با پیش‌فرض‌ها و بار و بنه خود و هر آنچه که هستند شروع می‌کند و به متن می‌آورد، احتمالاً در موقعیت بهتری برای مقابله با آنها قرار دارد، برخلاف کسی که فکر می‌کند به نحوی می‌تواند با بی‌طرفی کامل به متن برسد، بنابراین از اینکه چگونه پیش‌فرض‌ها و باورهایش بر نحوه خواندن و تفسیر متن تأثیر می‌گذارد، بی‌خبر است.

و چهارم، تفسیر، به ویژه با توجه به نیت نویسنده، نباید مفسر را صرفاً ناظری منفعل بر متن دانست، بلکه خواننده، مفسر، در کشف معنا فعال و خلاق است. مفسر در به کارگیری ماهرانه روش‌های تفسیر بر متن فعال است. خواننده باید متن را تفسیر کند، آن را بخواند و از آن معنا بگیرد.

ما فقط اسفنج‌هایی نیستیم که منتظر جذب داده‌ها باشیم، بلکه باید متن را بخوانیم، باید روش‌های تفسیر را خلاقانه به کار ببریم و در مورد متن فکر کنیم تا به درک احتمالی از نیت نویسنده برسیم. ما با متن وارد گفتگو می‌شویم و به آن اجازه می‌دهیم که ما را به چالش بکشد، ما را تغییر دهد و معنای خود را برای ما آشکار کند. خب، این چه شکلی می‌تواند باشد؟ به طور خلاصه، در نظر گرفتن نیت نویسنده به معنای بررسی متن در بافت باستانی آن است.

ما در مورد این موضوع در ارتباط با روش نقد تاریخی صحبت کردیم. این به معنای یادگیری هر آنچه می‌توانیم در مورد نویسنده و شرایط و پیشینه او است. این به معنای یادگیری هر آنچه می‌توانیم در مورد خوانندگان و شرایط و پیشینه آنها است.

این به معنای یادگیری در مورد محیط آنها، محیط تاریخی، فرهنگی و سیاسی است که متن از آن رشد کرده است. این به معنای نگاه کردن به کلمات با توجه به معنای آنها در زمان نگارش متن است. این به معنای نگاه کردن به دستور زبان متن است.

یعنی با بررسی نحوه ساختار متن و در نظر گرفتن همه‌ی این‌ها، یک تفسیر باید با این معیارها مطابقت داشته باشد. برای اینکه یک تفسیر معتبر باشد، باید آنچه را که درباره‌ی نویسنده می‌دانیم، درک کند. باید آنچه را که درباره‌ی خوانندگان می‌دانیم، درک کند.

باید پیشینه تاریخی و شرایطی را که متن از دل آن تولید شده است، درک کند. باید دستور زبان متن، کلمات ساختار متن و نحوه کنار هم قرار گرفتن آن را درک کند. هر تفسیری که قرار است قابل قبول باشد، باید با این معیارها مطابقت داشته باشد.

بنابراین آنچه را که می‌توان از خود متن توجیه کرد و آنچه را که می‌توان در مورد نویسنده، خوانندگان و شرایط آنها دانست، سوالی است که برای اعتبارسنجی تفسیر ما ضروری است. بنابراین با توجه به برخی از این شرایط و با توجه به این بحث، من با این فرض ادامه می‌دهم که شروع و جستجوی معنای مورد نظر نویسنده معتبر است. باز هم، نه اینکه ما ذهن نویسنده را می‌خوانیم یا سعی در کشف روند فکری نویسنده داریم.

نه اینکه متوجه باشیم به دلیل فاصله‌های تاریخی و به دلیل احتمال عدم برقراری ارتباط به روشنی مورد نظر یا احتمال سوءتفاهم خوانندگان، مشکلاتی وجود دارد. همچنین باید اذعان کنیم که نویسنده اصلی را برای مشورت نداریم. اما حتی با توجه به همه اینها و درک اینکه نمی‌توانیم نیت نویسنده را به طور کامل یا جامع بازبایی کنیم، به این معنی نیست که نمی‌توانیم این کار را به طور اساسی و کافی انجام دهیم.

با توجه به این شرایط، نیت نویسنده در واقع هدفی ارزشمند و به نظر من ضروری در تفسیر ماست. حال می‌خواهم از اینجا به بعد، گامی بلندتر در سفرمان در روش‌های تفسیر و هرمنوتیک برداریم. ما در چند جلسه، اخیر بر رویکردهای تاریخی‌محور، نقد تاریخی و در چارچوب نقد تاریخی، برخی از نقدهای دیگری که نقد منبع، شکل و ویرایش را توسعه داده‌اند، تمرکز کرده‌ایم.

با نگاه به نیت نویسنده، این رویکردها معمولاً به عنوان تلاش‌هایی برای یافتن معنا یا یافتن فعالیت تفسیر در پس متن، با نگاه به تولید تاریخی متن، تلقی می‌شوند. اکنون می‌خواهم توجه خود را بر نگاه به خود متن به عنوان کانون معنا یا نگاه به درون متن متمرکز کنم. این همان رویکردهای متن‌محور به تفسیر است.

بنابراین ما به رویکردهای تاریخ‌محور یا رویکردهای مؤلف‌محور پرداختیم. اکنون به رویکردهای متن‌محور به تفسیر خواهیم پرداخت و در این مسیر، روش‌های متنوعی را بررسی خواهیم کرد. یکی دو مورد از آنها ارتباط خود را با مسائل مربوط به مؤلف و تاریخ کاملاً قطع نکرده‌اند، اما همچنان عمدتاً بر متن به عنوان یک محصول نهایی تمرکز دارند.

من همچنین مواردی را که می‌خواهم بررسی کنم، شامل رویکردهایی می‌شود که به نظر می‌رسد منحصراً به بررسی خود متن به عنوان موضوع تفسیر و مرکز معنا علاقه‌مند هستند. حال به دلیل برخی از کاستی‌های رویکردهای نویسنده‌محور یا نیت نویسنده، که کمی پیش در بحث خود در مورد نیت نویسنده به آنها اشاره کردیم، به دلیل برخی از کاستی‌ها یا ایرادات به رویکردهای نویسنده‌محور به تفسیر، دوباره از نظر تاریخی و منطقی می‌توانید ببینید که هرمنوتیک چگونه حرکت کرده است، اگرچه نه همیشه منحصراً، بلکه به طور کلی

از رویکردهای تاریخی و نویسنده‌محور به رویکردهای متن‌محور حرکت کرده است و سپس مرحله بعدی رویکردهای خواننده‌محور خواهد بود. از نظر تاریخی و منطقی، هرمنوتیک اغلب به این شکل حرکت کرده است، هم در مطالعات ادبی و هم در رشته‌های ادبی خارج از مطالعات کتاب مقدس و همچنین در مطالعات کتاب مقدس.

و به عنوان نکته‌ای دیگر، نکته‌ای که خواهید دید این است که مطالعات کتاب مقدس معمولاً از مطالعات ادبی عقب می‌ماند، بنابراین آنچه اغلب در توسعه مطالعات ادبی یا حتی رویکردهای خواننده انجام می‌شود، مطالعات کتاب مقدس معمولاً دیر یا زود به آن می‌رسد و شروع به اجرای برخی از آن رویکردها می‌کند. بنابراین می‌خواهم به برخی از رویکردهای متن‌محور به هرمنوتیک یا تفسیر کتاب مقدس نگاهی بیندازم، یعنی رویکردهایی که معنا را در خود متن متمرکز می‌دانند و معمولاً دوباره بر اساس برخی از کاستی‌های رویکردهای نویسنده‌محور، اکنون توجه به خود متن معطوف شده است. و این دوباره به ویژه در رویکردهای ادبی یا نقد ادبی یافت می‌شود.

اگر تا به حال در دانشگاه، واحدی در رشته نقد ادبی گذرانده باشید، می‌دانید که این نوع رویکردها اکنون در مطالعات کتاب مقدس نیز به کار گرفته شده‌اند. فقط تعداد انگشت‌شماری از مشاهدات مربوط به رویکردهای ادبی یا رویکردهای متن‌محور، و باز هم نکته من این نیست که زمان زیادی را صرف توسعه یک رویکرد ادبی و تعریف دقیق آن کنم، بلکه بیشتر می‌خواهم شما را با برخی از ویژگی‌های رویکردهای ادبی به عهد جدید قدیم، به ادبیات کتاب مقدس، آشنا کنم. اول از همه، رویکردهای ادبی، به ویژه با توسعه رویکردهای متن‌محور، رویکردهای ادبی اغلب نویسنده را به عنوان مرکز تفسیر رد می‌کردند.

این با نکته‌ی دوم مرتبط است، به این معنا که در آن زمان، تنها متن، راهنمای معنا و راهنمای فهم است. متن از نویسنده‌اش جدا شده و اکنون متن حیات مستقل خود را دارد. بنابراین، برخی از مفسران، صرف نظر از نویسنده یا تاریخی که آن را پدید آورده، تنها به ساختار خود متن علاقه‌مند هستند.

آنها متن را همانطور که هست در نظر می‌گیرند. بنابراین رویکردهای تاریخی بیشتر به تولید تاریخی متن به عنوان نویسنده و شرایط تاریخی که متن را تولید کرده است، نگاه می‌کنند، در حالی که مطالعات ادبی اغلب مرجعیت خود متن را به عنوان راهنمای فهم می‌بینند. بنابراین متن به تنهایی تنها راهنمای معنا است.

از نویسندگان جدا شده است. این یک موجودیت شناور آزاد، یک متن مستقل است. سومین ویژگی رویکردهای ادبی و متن محور این است که آنها به ویژگی‌ها و ساختارهای صورتی متن توجه می‌کنند.

آنها اغلب بر شکل نهایی متن تمرکز می‌کنند. آنها اغلب به هیچ منبع یا شکلی که قبل از متن آمده است علاقه‌ای ندارند، اما باز هم، معمولاً بر محصول نهایی، بر شکل نهایی متن به همان شکلی که هست، تمرکز می‌کنند. آنها علاقه‌ای به جدا کردن شکل‌ها یا کشف منابع پشت متن ندارند.

ویژگی چهارم، به ویژه در رابطه با مطالعات کتاب مقدس، این است که آنها تمایل دارند با کتاب مقدس به عنوان ادبیات برخورد کنند. یعنی، آنها همان سوالاتی را می‌پرسند که از هر متن ادبی دیگری می‌پرسند. همان نوع سوالاتی که اغلب در دوره‌های نقد ادبی متن پرسیده می‌شود، به عنوان مثال، ممکن است در یک محیط دانشگاهی گذرانده شود.

پنجمین و آخرین ویژگی این است که پرسش‌های تاریخی اغلب در پرانتز قرار می‌گیرند. باز هم، متن به عنوان یک واحد مستقل دیده می‌شود و تنها جهانی که مهم است، جهانی است که در متن گنجانده شده است. جهانی که در متن یافت می‌شود، به اندازه جهان خارج از متن نگران نیست.

یعنی متون ادبی اغلب به عنوان متونی خودارجاع در نظر گرفته می‌شوند، جهانی که توسط خود متن خلق شده است، و نه جهانی که متن به آن در خارج از متن اشاره می‌کند. بنابراین، اغلب می‌بینید که مطالعات ادبی به این موضوع که آیا یک شخصیت خاص در یک روایت تاریخی بوده یا خیر، یا اینکه آیا یک رویداد خاص واقعاً اتفاق افتاده است، علاقه‌ای ندارند. آنها به این موضوع علاقه‌ای ندارند.

آنها صرفاً به خود ساختار روایت، به ساختار خود جهان درون متن علاقه‌مند هستند، نه به جهانی خارج از متن که متن ممکن است به آن اشاره کند. بنابراین اغلب، پرسش‌های تاریخی در پرانتز قرار می‌گیرند و متن به عنوان یک واحد خودارجاع و مستقل دیده می‌شود. اما در این میان، طیف گسترده‌ای از رویکردها وجود دارد.

می‌خواهم فقط مثالی از چند رویکردی که می‌خواهم به طور کلی در ذیل رویکردهای ادبی یا به طور کلی‌تر در ذیل رویکردهای متن‌محور قرار دهم، برای شما ارائه دهم. معمولاً رویکردهای ادبی به عهد جدید قدیم با چیزی که به عنوان فرمالیسم شناخته می‌شود، یا نقد جدیدی که در واقع در دهه ۱۹۲۰ ظهور کرد، پدیدار می‌شوند. باز هم، همانطور که گفتم، اغلب مطالعات کتاب مقدس نقش جبران عقب‌ماندگی از آنچه در سایر رشته‌ها انجام می‌شود را ایفا می‌کند.

اما فرمالیسم یا نقد نو، اغلب چیزی است که اکثر مردم هنگام فکر کردن به نقد ادبی، چه نقد هر متن دیگری و چه نقد کتاب مقدس، به آن فکر می‌کنند. و باز هم، ویژگی‌های بارز فرمالیسم این بود که متن برای تولید معنا کافی است. باز هم، متن خودکفا است.

مستقل است. از نویسنده جداست، بنابراین در مورد نویسنده و دلیل نوشتن نویسنده و شرایط تاریخی که آن را به وجود آورده است، سؤال نمی‌پرسد. متن به خودی خود برای تولید معنا کافی است.

دوم، مسائل تاریخی معمولاً در پرانتز قرار می‌گیرند. باز هم، ما قبلاً به این اشاره کردیم، زیرا باز هم، دنیای متن خودارجاع است. این دنیای درون متن قرار دارد.

آنها به دنیای خارج از متن که متن ممکن است به آن اشاره کند، علاقه‌ای ندارند. فرمالیسم همچنین به جذابیت زیبایی‌شناختی و هنر ادبی توجه می‌کند. به عبارت دیگر، برای مطالعات کتاب مقدس، این به معنای برخورد با متن به همان روشی است که با هر متن دیگری برخورد می‌شود.

بنابراین برای مثال، ممکن است کسی با یک روایت کتاب مقدس، یک متن کتاب مقدس، مانند متن ایوب برخورد کند. ممکن است کسی کتاب ایوب را بخواند و نگران مسائل مربوط به نویسنده، تا آنجا که به نویسنده کتاب مربوط می‌شود، یا مسائل مربوط به تاریخ یا محل نگارش آن نباشد. کسی به این سوال که آیا ایوب یک شخصیت واقعی بوده یا نه، یک شخصیت تاریخی، یا اینکه آیا وقایعی که کتاب ثبت می‌کند، وقایعی بوده‌اند که واقعاً رخ داده‌اند، یا اینکه آیا دوستانی که به او مشاوره می‌دهند واقعی هستند یا نه، علاقه‌ای نخواهد داشت.

کسی نگران این نخواهد بود که آیا آنها گویندگان واقعی هستند یا خیر، بلکه فقط به هنر ادبی و ساختار ادبی خود متن و تأثیری که بر خواننده می‌گذارد و نحوه‌ی تصویرسازی شخصیت‌ها در خود متن و ارتباط آنها با یکدیگر توجه خواهد شد. طرح داستان، دیدگاه اصلی، سوالاتی از این قبیل. همان نوع سوالاتی که از هر اثر ادبی پرسیده می‌شود.

و به دلایل واضح، این رویکرد در روایت و همچنین در متون شعری نیز رواج یافت. در عهد عتیق، به ویژه متون شعری قدیمی، متون روایی. در عهد جدید، انجیل‌ها و اشکال روایی مانند تمثیل‌ها، مکان‌های منطقی بودند که این رویکرد در آنها رواج یافت.

شاید یکی از زیرمجموعه‌ها یا نوعی از فرمالیسم یا نقد ادبی، چیزی باشد که به عنوان نقد روایی شناخته می‌شود. ما کمی در مورد آن نیز در رابطه با عهد جدید قدیم صحبت خواهیم کرد. اما باز هم، برای ارائه فقط چند مثال خیلی خیلی کوتاه، و دوباره، شاید به دلایلی که قبلاً بیان کرده‌ام، کمی بیشتر به عهد جدید توجه کنم.

اما در عهد عتیق، مثلاً در پیدایش ۱ و ۲، ما در زیر [بخش اول] گفتیم، و من از چند مثال استفاده می‌کنم، و شاید برای مقایسه با اینکه چگونه ممکن است، برخورد با آنها تحت یک رویکرد ادبی ممکن است با نحوه برخورد آنها در رویکردهای تاریخی‌تر مقایسه یا در تضاد باشد. بنابراین با عهد عتیق، ما به طور خلاصه در مورد فصل‌های ۱ و ۲ پیدایش و کنار هم قرار دادن دو روایت از روایت خلقت صحبت می‌کنیم. به دلیل تفاوت در سبک و واژگان و دیدگاه، یک رویکرد تاریخی قدیمی‌تر این سؤال را مطرح می‌کند که چه منابعی در پشت آن دو داستان خلقت قرار دارند، و حتی ممکن است فراتر رفته و در مورد تاریخ و زمان وقوع آن دو داستان بپرسد.

اما تلاش این بود که منابعی که پشت دو روایت خلقت در پیدایش ۱ و ۲ قرار دارند، بازسازی شوند و آنها به، یا هر چیز دیگری که پشت داستان خلقت در پیدایش ۱ و ۲ قرار دارد E یا منبع J منابع صحیح، منبع اختصاص داده شوند. در عوض، یک رویکرد روایی یا یک رویکرد ادبی به این متن، به جای آن، به وحدت ادبی متن اشاره می‌کند و می‌گوید، و جالب اینجاست که گاهی اوقات، همان داده‌هایی که منتقدان منبع برای تشریح سند استفاده می‌کنند، ممکن است توسط منتقدان ادبی برای نشان دادن وحدت آن و سازوکار درونی متن استفاده شود. بنابراین یک رویکرد ادبی بر وحدت، وحدت ادبی متن تأکید می‌کند. این رویکرد ممکن است به مضامین آب و خالق و زمین و بذر و نفرین و برکت و نقشی که آنها در پیدایش ۱ و ۲ و همچنین در بقیه کتاب ایفا می‌کنند، پردازد.

به جای پرسیدن این سوال که این متن در مورد خلقت واقعی چه می‌گوید، آیا خداوند جهان را در هفت روز به معنای واقعی کلمه آفرید یا این مدت طولانی‌تر، یک روز یا یک نظریه شکاف بود؟ این از نظر هستی‌شناسی در مورد فرآیند واقعی خلقت چه می‌گوید؟ از نظر تاریخی، باز هم، برخی ممکن است این مضامین و نحوه عملکرد آنها را بررسی کنند و دوباره هنر ادبی متن را بررسی کنند. به جای پرسیدن سوال در مورد اینکه نویسنده منابع دیگر را قرار داده است یا اینکه آیا این با خلقت واقعی جهان مطابقت دارد یا چگونه مطابقت دارد. و بنابراین فقط به متن به عنوان یک وحدت ادبی نگاه می‌کنند و به ساختار و کارکردهای درونی خود متن نگاه می‌کنند.

یا مثال دیگری، برای استفاده از یک مثال کوتاه‌تر، کتاب روت. باز هم، می‌توان کتاب روت را با خواندن آن به سادگی به عنوان یک داستان بررسی کرد، بدون اینکه دوباره در مورد تاریخی بودن شخصیت‌ها سؤال پرسیم و در مورد منابعی که ممکن است مورد استفاده قرار گرفته باشند سؤال پرسیم یا از نظر تاریخی در مورد چگونگی عملکرد این متن سؤال پرسیم. اما در عوض، می‌توان در مورد طرح داستان، طرح داستان، توسعه شخصیت‌ها سؤال پرسید و داستان را به خاطر تأثیر زیبایی‌شناختی آن بر خواننده خواند.

باز هم، اینها اغلب انواع سوالات سنتی هستند که در چارچوب نقد ادبی پرسیده می‌شوند. بنابراین، باز هم می‌توانم نمونه‌هایی را در عهد عتیق، به ویژه متون روایی، اما متون دیگری که از دیدگاه نقد ادبی یا فرمالیسم بررسی می‌شوند، چندین برابر کنم. باز هم، صرفاً نگاه کردن به متن به عنوان یک اثر ادبی، پرسیدن سوالاتی در مورد ساختار آن، توسعه آن، نگاه کردن به آن به عنوان یک امر مستقل، جهان درون متن، نه چندان جهان خارج از متن، سوالات مربوط به تاریخ و غیره.

فقط به عنوان یک اثر ادبی به آن نگاه می‌کنم. در عهد جدید، در عهد جدید، نقد ادبی نیز عمدتاً در انجیل‌ها رواج یافت، اگرچه نقد ادبی فراتر از ادبیات روایی و انجیل‌ها بوده است. اما می‌خواهم بعداً وقتی در مورد نقد روایی صحبت می‌کنیم، کمی به انجیل‌ها نگاه کنم.

اما اجازه دهید به یک نمونه از نقد ادبی در عهد جدید اشاره کنم، نمونه‌ای که قبلاً به آن اشاره کردیم. آن تمثیل‌های عیسی است. ما پیشنهاد کردیم که تمثیل‌های عیسی را می‌توان به عنوان تمثیل‌های محدود در نظر گرفت، یعنی داستان‌هایی که بسته به شخصیت‌های اصلی داستان، یک، دو یا سه معنای اصلی دارند.

به نظر می‌رسد که تمثیل‌ها زمینه‌ی مطالعاتی پرباری برای نقد ادبی بوده‌اند، زیرا تمثیل‌ها به نظر داستان‌های تخیلی می‌آیند. یعنی، اگرچه واقع‌گرایانه هستند، اما عیسی هرگز ادعا نمی‌کند که داستان‌هایی را روایت می‌کند که واقعاً از نظر تاریخی اتفاق افتاده‌اند، بلکه به نظر می‌رسد که از داستان‌های رایج برای بیان حقایق مربوط به آموزه‌ها و رسالت خود و پادشاهی خدا استفاده می‌کند. با این حال، نقد ادبی به مواردی مانند ساختار و زیبایی‌شناسی تمثیل‌ها توجه دقیقی دارد.

برای مثال، قبلاً دیده‌ایم که می‌توان تمثیل‌ها را بر اساس اینکه آیا تک‌شخصیتی هستند، یعنی با یک شخصیت اصلی، دوتایی، با دو شخصیت اصلی، یا سه‌گانه، با سه شخصیت اصلی، بررسی کرد. و حتی گاهی اوقات، حتی وقتی سه شخصیت اصلی دارید، سوال دیگری که منتقدان ادبی می‌پرسند این است که آیا همه شخصیت‌ها

نقش‌های یکسانی ایفا می‌کنند، آیا یک شخصیت واسطه با دو شخصیت دیگر در همان سطح از اقتدار دارید، یا اینکه ساختار عمودی‌تر است، جایی که یک شخصیت مرجع و شخصیت‌های دیگری زیر نظر آن شخص دارید، مانند یک ارباب با خدمتکاران. بنابراین آنها در مورد ساختار تمثیل، نحوه عملکرد شخصیت‌ها و نحوه کنار هم قرار گرفتن آنها سوال می‌پرسند.

برخی در مورد ماهیت زیبایی‌شناختی این تمثیل‌ها سوالاتی می‌پرسند. جالب است که بسیاری از این تمثیل‌ها شامل عناصر غیرواقعی هستند. قبلاً دیده‌ایم که در تمثیل پسر ولگرد، غیرواقعی است که پدری با ماهیت پدر در این تمثیل در قرن اول برای استقبال از پسرش بیرون دویده باشد.

بنابراین گاهی اوقات به نظر می‌رسد که تمثیل‌ها نکته‌ی اصلی و جذابی دارند و هنگام خواندن، جلوه و جذابیت زیبایی‌شناختی پیدا می‌کنند. گاهی اوقات حتی تمثیل‌ها بر اساس اینکه آیا تراژیک هستند یا کمیک، دسته‌بندی می‌شوند. یعنی اینکه آیا طرح تمثیل اوج می‌گیرد و سپس سقوط می‌کند، یا اینکه تراژدی است، جایی که شخصیت به یک پایان تراژیک می‌رسد، یا اینکه تمثیل به یک عنصر به ظاهر غم‌انگیز تبدیل می‌شود، اما سپس اوج می‌گیرد و پایان مثبتی برای قهرمان داستان دارد.

بنابراین تمثیل‌ها اغلب بر اساس اینکه آیا بیشتر کمیک هستند یا تراژیک، طبقه‌بندی می‌شوند. بنابراین نقد ادبی، حداقل با تمثیل‌ها، اغلب می‌تواند به ما کمک کند تا ببینیم نکات اصلی کجا نهفته است، ببینیم داستان چگونه ساختار یافته و چگونه کار می‌کند، و حتی بر خوانندگان نیز تأثیر می‌گذارد. کاری که می‌خواهم در جلسه بعدی انجام دهم، شاید بررسی یک مثال دیگر در عهد جدید از نقد ادبی باشد، اما سپس به یک ویژگی خاص‌تر از نقد ادبی که به عنوان نقد روایی شناخته می‌شود، نیز پردازم و بررسی کنم که این چیست و چه کاری انجام می‌دهد، چگونه از آن استفاده شده است و چگونه می‌تواند در تفسیر ادبیات روایی در عهد عتیق و عهد جدید نیز کمک کند.